

بینامتنیت نهج البلاغه در آثار جبران خلیل جبران

طاهره اختری^۱

فریده داودی مقدم^۲

چکیده

بینامتنیت یکی از نظریه‌های جدید در نقد ادبی است که ریشه در تحقیقات دی سوسو و در نظریه «گفتگوی» میخائیل باختین داشته و در دهه ۶۰ قرن بیستم توسط ژولیا کریستوا مطرح شده است. این نظریه حاکی از تعامل و رابطه نامحدود یک متن با متن دیگر است و چه بسا به متن معنای جدیدی می‌دهد. جبران خلیل جبران نویسنده و شاعر مسیحی و معاصر لبنانی، در تکوین اندیشه‌های دینی، هنری و ادبی خویش از شخصیت‌های بسیاری در برخی از آثارش تأثیر پذیرفته است. برخی از این شخصیت‌ها به دلیل ویژگی آسمانی در نزدیک کردن آثار وی به مضامین دینی کمک کرده‌اند. مسیح(ع)، محمد(ص) و علی(ع). بیشترین سهم را داشته‌اند. نگاه غیر متعصبانه و آزاداندیشی دینی جبران از یک سو، و نوع ادبیات اجتماعی و انسان‌محور او از سوی دیگر سبب شده تا حوزه مطالعات خود را از متن کتاب مقدس، به متون مقدس اسلام فراتر برده و آگاهانه مضامین و عبارات متن غایب را با سبک ادبی نرم و گزنده‌ی خود بیان کند. پژوهش حاضر، با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، به بررسی محورهای بینامتنیت نهج البلاغه در آثار جبران می‌پردازد تا با بیان اشکال بینامتنیت، شباهت‌ها یا تضادها را نیز بررسی نماید. روابط بینامتنی با نهج البلاغه در آثار اجتماعی جبران حاکی از باور عمیق او به وحدت ادیان و مسائل مشترک انسانی است و نشان می‌دهد که جبران سعی دارد با بهره‌گیری از مضامین اجتماعی و انسانی متون مقدس و با زبانی درخور ذهن و زبان مردم زمانه خود، به مشکلات نوع انسان بپردازد. واژگان کلیدی: نهج البلاغه، جبران خلیل جبران، بینامتنیت، تاثیرپذیری، گونه‌های بینامتنیت.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شاهد fdavoudy@gmail.com

۲. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شاهد akhtari_ta@yahoo.com